



(۲۸ / جولای / ۲۰۱۲)

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان "

قسمت (۳)

بخش هفتم

آنچه در جلد دوم (بخش هفتم) هست :

■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■

۱- " اوی ! کالای تانه جمع کُنین که از اینجه می بریتانه " .

۲- حرکت به صوب نامعلوم .

۳- " بلاک ۱ " (سمت شرقی منزل سوم) .

۴- کوته قفلی سمت جنوب .



۵- هویت اصلی دو جوان هم سلولی ما .

۶- درنگی گذرا به شیوه نفوذ عوامل مخفی روسیه در "ضبط احوالات"

و عملکرد نفوذی خاد در تشکیلات ضد دولتی .



۷- تلویزیون داخل زندان و محبوسین .

۷- تلویزیون داخل زندان و محبوسین :

در زیر عنوان " ۵ - هویت اصلی دو جوان هم سلولی ما " چنین تذکار یافت : « ازوی (هارون) پرسیدم : " شما را چه وقت به این بلاک آوردند؟ " در جوابم اظهار داشت : "چند روز پیشتر از شما ما را در این جا آوردند" ، « .

هارون دروغ می گفت . وی و دوست خنده رویش را ، و همچنان سایر خادی ها و همکاران اطلاعات را [در ماه اسد - سنبله ۶۱ / اگست - سپتمبر ۱۹۸۲] به "بلاک ۱" انتقال داده بودند تا همه آنان را در زیر ماسک و مکیاژ زندانی به معرض دید هیأت خارجی قراردهند .

از شیوه حرف زدن این "جوان خنده روی" و برداشت اش از استاد روستار تره کی چنین استنباط کردم که مکتب و مدرسه خوانده و با سواد است . بعداً از "جوان خنده روی" پرسیدم : " به خاطر تلویزیون دروازه اتاق ها را در چه ساعتی باز می کنند ؟ " . وی که در پی آن بود تا اعتماد زندانیان مورد نظرش را جلب نموده و آنان با علاقمندی و خوشرویی با وی صحبت نمایند ، اظهار داشت : « ساعت ۶ شام دروازه ها باز می شه در آخر دهلیز نزدیک "چایخانه" یک پایه تلویزیون رنگه را گذاشته اند ، وقتی که شروع شوه دروازه کوتاه قلفی ها باز می شه . تمام زندانی ها از اتاق هایشان می برآیند و پیش تلویزیون می شینن . بعد از ختم پروگرام تلویزیون سرود ملی که نواخته شد ، زندانی ها دوباره به اتاق های خود می روند و سرباز دروازه کوتاه قلفی ها را بسته می کنه . می گویند زندانی ها نباید در وقت تماشای تلویزیون در داخل کوتاه قلفی ها خود باقی بانن و گرنه تلویزیون را از دهلیز می ور دارند . از همین خاطر ما هم برای دیدن آن از اتاق می برآئیم » .

خبر تماشای تلویزیون اندکی خیال ما را راحت نمود . گرچه در "بلاک ۲" در یکی از اتاق های عمومی منزل سه تلویزیون سیاه و سپید روسی را گذاشته بودند . من و رفقا مانند سایر زندانیان با دیدن آن ذهن خود را گویا "مصرف" ساخته بودیم ؛ اما این نخستین باری بود که در "بلاک ۱" به انتظار دیدن تلویزیون بزرگ و رنگه (کم و بیش) دل خوش می گردیم .

درست سر ساعت ۶ بجه شام صدای باز شدن دروازه پنجره آهنی ، که دهلیز کوتاه قلفی ما را از دهلیزک (درواقع کفشکن) و اتاق نگهبان جدا می کرد ، شنیده شد . غلام علی به داخل دهلیز آمد . نخست دروازه سلول ما را باز کرد ، و بعداً دروازه ۱۴ کوتاه قلفی دیگر را گشود . سرو صدای زندانیان سایر کوتاه قلفی ها شنیده شد . "جوان خنده روی" با همکاسه اش - که بعداً در مورد وی بیشتر خواهم نوشت - "توشکچه گک" هایشان را برداشته برای اشغال جاهای بهتر به دهلیز سلول ها که در حدود ۲ متر بر (پهنا) و ۳۵ متر درازی داشت ؛ رفتند .

برای تماشای تلویزیون ، نشستن برای زندانیان هر دو منزل سمت شرقی در سطح دهلیز سرد و نمناک و بدون فرش ؛ دشوار بود . برای رفع این مشکل شماری از محبوسین مقداری از پنبه های نا تکیده و ندافی نشده درون توشک های خود را که بوی عرق و خون خشک شده زندانیان دوره تره کی - امین را تا کنون در خود داشتند ، بیرون آورده در حد ۴۵ سانتی در ۳۵ سانتی دو پارچه تکه نو و یا کهنه را به روی هم گذاشته آنرا با دست می دوختند ، بعداً پنبه های بویناک را با دست حلاجی کرده در داخل تکه دوخته شده پر می

کردند و اسمش را می گذاشتند "توشکچه گک". زمانی که دروازه کوتاه قفلی ها برای دیدن تلویزیون باز می شد، زندانیان در حالی که در یک دست شان توشکچه گک و در دست دیگر شان ترموز چای و گیلای دیده می شد، می کوشیدند نزدیکترین جا را برای دیدن تلویزیون اشغال نمایند. تعدادی از زندانیان که حوصله ساختن توشکچه گک را نداشتند کیش یا شال سر شانه و یا کمپل و یا رو جایی های شانرا چند لا و چند قات کرده با خود می بردند. و بر روی سطح مرطوب و سرد دهلیز پهن می کردند و بالای آن می نشستند. تلویزیون سر ساعت ۵ و یا ۶ بعد از ظهر آغاز به نشرات می کرد و به ساعت ۱۲ شب که "سرود ملی" دولت مزدور نواخته می شد، تلویزیون را زندانی نوکریوال خاموش می کرد. اتاق های آخری طرف جنوب منزل دوم و سوم سمت شرقی "بلاک ۱" را که تلویزیون متصل به دیوار دهلیز، نزدیک آن گذاشته شده بود، برای چای دم کردن اختصاص داده بودند. در آن اتاق یک میز چوبی که بالای آن آب گرمی برقی و همچنان یک دانه چای جوش حلبی بزرگ و مستعمل دیده می شد گذاشته شده بود. از داخل تشناب (دستشویی) آب برای جوش دادن می گرفتند، اشیا و اسباب پاک کاری و نظافت دهلیز را در آن جا می گذاشتند. قومندانی، زندانیان هر اتاق را به نوبه موظف ساخته بود، زمانی که "سرود ملی" در پایان پروگرام های تلویزیون نواخته شد، یکی - دوتن از آنان ساز و برگ اتاق "چایخانه" را از نوکریوال قبلی تسلیم شوند. تلویزیون را خاموش کنند و بر رویش پارچه تکه ای را ببندازند و دهلیز را بروبند. بعد از خاموش شدن تلویزیون، زندانیان که به سلول های خود برگشتند، نوکریوال دروازه سایر کوتاه قفلی ها رابسته کند و به سرباز بگوید که کار شان را تمام کرده اند. آنگاه نوکریوال به درون سلول خود رفته سرباز دروازه کوتاه قفلی نوکریوال را بسته کرده، بعد از کنترل و باز دید دروازه سایر کوتاه قفلی ها، پنجره بزرگ دهلیز را با قفل بزرگ و سنگین (ساخت چین) قفل نماید.

از طرف روز نوکریوال مکلف بود تا آب را جوش داده به کوتاه قفلی ها برساند. نوکریوال از صبح تا پایان پروگرام تلویزیون برای هر اتاق، به نوبه یک چاینگ آبجوش می داد که در یک روز اکثراً سه بار برای یک سلول پنج نفره آب نیمه جوش می رسید. زندانیان هر سلول مجبور بودند از همان مقدار آب نیم پخته، هم چای دم کنند و هم آنرا با آب بسیار سرد - بخصوص در ماه های میزان - حوت که شدت سردی آب معلوم نبود به چند درجه می رسید - مخلوط نمایند و خود را بشویند.

به زندانیان گفته شده بود، تا پایان سرود ملی نباید دهلیز را ترک نمایند. آنان برای اینکه در مرکز دید جاسوسان خلقی، که با مجموع خلقی های آن دهلیز در تضاد قرار داشتند؛ قرار نگیرند، اکثراً تا پایان "سرود ملی" دولت پوشالی دهلیز را ترک نمی کردند. برخی ها در جریان "سرود ملی" با زندانی پهلوی خود به آهستگی صحبت می نمودند و زندانیان راستین به نحوی از انحاء بی اعتنائی شانرا در برابر این سرود (ضد ملی) تبارز می دادند.

هدف عمده و اساسی فرماندهان اصلی زندان (خاد) از گذاشتن تلویزیون در دهلیز های زندان این بود تا با دیدن فلم های مبتذل، رقص های برهنه و شهوت انگیز رقصان هندی و عربی، بخصوص تاجکی و ازبکی و سایر پروگرام های شست و شوی مغزی، فکر زندانی را با جهان هستی خارج از زندان؛ با "خوشی انسان های بیرون از زندان"؛ با رفت و آمد مردم در بازار ها و مارکیت ها؛ با غذای ها متنوع و میوه جات تازه و خشک روی میز و تبنک دست فروشان دوره گرد؛ با دید و وادید های مردم در روز های رخصتی؛ روز های مذهبی؛

روز های جشن ؛ روز های عید ؛ برگزاری محافل حزبی ، مسابقات سپورتی ، بخصوص فوتبال و پهلوانی و بسا نمایشات سرگرم کننده دیگر پیوند می زدند ، تا زندانی که از تمام آنچه که یک انسان آزاد به آن احتیاج دارد ؛ محروم و بی نصیب ساخته شده بود ، هوس آزادی در دل و دماغ اش رخنه کند و موجب آزار و اذیتش گردد ، تا به فکر نجات خودش از آن سیاهچال بی همه چیز برآید . فکر تسلیم شدن به دشمن ، در ذهنش جایی برای خود بیابد و به تدریج ریشه بدواند ، و از مقاومت اش در برابر دولت مزدور بکاهد ، تا سر انجام خط ضدیت وی با دولت به آخرین نقطه افت اش اصابت نماید ، و زندانی را به سوی دولت بکشاند که هر چه زودتر از آن دوزخ آزادش نماید .

بعد دیگر هدف دولت مزدور از گذاشتن تلویزیون های گران قیمت رنگه برای دشمنانش که آنها را " اشار بی فرهنگ " ، " اجیران اجنبی " ، " ضد انقلاب ثور " ، و می نامید ، تبلیغ پروگرام های به اصطلاح " رفاه عامه " دولت پوشالی و " استقبال " مردم از این پروگرام های به اصطلاح " عام المنفعه " و تبلیغ علیه رزمندگان ضد ارتش روس در جبهات جنگ و اشغال مواضع آنان و اشکال تبلیغ و ترویج تحمیق دیگر ؛ این بود تا از یک جانب سبب دلگرمی و تقویه روانی آن بخش از عوامل تازه کار اطلاعات در زندان ها شده بتواند و نگذارد تار " پُخته " باور آنان به ثبات و استقرار دولت (دولتی که در راه تحقق خواسته های آن تن به جاسوسی و اشکال پستی و رذالت داده بودند) خام گردد . و از جانب دیگر " حقانیت " و " حقیقت انقلاب ظفرنمون ثور " که گویا به چنین " شگوفایی های چشمگیر " نایل آمده را به رخ " اشار بی فرهنگ " بکشد . و هیچ و پوچ بودن برنامه های اسلامی رهبران و امیران شان را در مقایسه با همچون " پیشرفت " ها به اثبات برساند .

به ارزیابی این قلم تمام اشکال تبلیغات علیه جنگ مقاومت و به نفع دولت پوشالی ؛ حتا (۲٪) بالای زندانیان که اکثریت آنها از سواد بی بهره گذاشته شده بودند ؛ اثرمند نبود . زندانیان زمانی که " گزارشات مالی و انکشافی " دولت ، بخصوص توسط یکی از اعضای سرشناس KGB (سلطانعلی کشتمند) خوانده می شد ، با نفرت به طرف وی نگرسته تا تمام شدن گزارشات از زبان این لفاظ خاین به مردم و کشور ، بین خود صحبت می کردند . و یا به بهانه رفتن تشناب از جایشان بلند شده خود شانرا در این سو و آن سوی سلول های عمومی مصروف می ساختند . و در " بلاک ۱ " به بهانه های گوناگون به داخل سلول های خود در رفت و آمد می شدند ، تا صحبت این جاسوس و خاین ملی ، و یا خاینین مثل وی در تلویزیون خاتمه پیدا می کرد ؛ آنگاه هر کدام از سلول هایشان برگشته به روی توشکچه گک های خود نشسته به تماشای تلویزیون مشغول می شدند . از اثرات سوء این تبلیغات بالای شمار معدودی از زندانیان (شاید ۲٪) که زیستن در شرایط زندان سنک صبر و شکیبایی و تحمل آنان را شکسته بود ، نمی شود انکار کرد . وجود چنین افرادی در میان هزاران زندانی نا چیز و نا محسوس بود .

شماری اندکی زندانیان که در میان آنها تعدادی خادی های نیمه علنی و باشی ها وهمکاران آنها دیده می شد ، به فلم هایی که توسط هنرمندان پرچمی - خادی ساخته شده بود (مثل " دختر پیراهن سفید " ، " صبور سرباز " که هیروی فلم خود عضو خاد بود) علاقه نشان می دادند .

تعدادی از زندانیان به فلم های هندی و پروگرام خواندن های رنگارنگ - که در هفته یکی دو بار به نمایش گذاشته می شد - علاقه نشان می دادند ؛ شماری از زندانیان تحصیل کرده و باسواد به فلم های سریال (مثل " هفته لحظه بهار " ساخت روسیه ، " آخرین تفتیش " ساخت بلغارستان ، " دگروال دوگیر " ساخت

پولند و یک سریال فرانسوی به نام " شری بی بی " و سایر فلم ها علاقه نشان می دادند ؛ تعدادی به پرو گرام های کمیدی و دراماتیک رغبت داشتند . زمانی که پروگرام رنگارنگ رقص و آواز آغاز می شد ، اخوانی های مکتبی و شماری از ملا های متظاهر و ریاکار در حالی که " لاحول ولا..." می گفتند از جایشان بلند شده (البته در سلول های عمومی) پشت چپرکت ها ناپدید می شدند ، تا چشم شان به بدن های لخت و بی سیرت زنان نا محرم نیفتد . اکثریت چنین افراد از لابلائی دستمال ها و کیش ها و پند و پندک هایی که در هر گوشه و کنار چپرکت ها آویخته شده بود ، دزدکی رقص های نیمه برهنه را بر روی پرده تلویزیون تماشا می کردند . زمانی که کدام چپی کله کشک آنان را می دید ، که چگونه از لابلائی کالا های تر و نیمه تر روی طناب درون سلول و یا از گوشه و کنار چپرکت ها ، دزدکی به تماشای صحنه های نیمه برهنه زنان موطلائی غربی و بخصوص رقص های لچ و عریان عربی چشم می دوختند و لذت جنسی می بردند (ظاهراً با شوخی) با آواز بلند این عوام فریبان نابکار را مخاطب قرار داده می گفتند : " ملا صاحب طاقتت نیامد حالی از این سو و آن سو رقصه می بینی ، بیا بشی از نزدیک ببی ... " . با این شیوه ، تزویر و ریای اخوانی های ریاکار را در میان زندان افشاء و برملا می کردند .

با آنکه اخبار جهان زیر نظر روسها پخش می شد ، با آنهم ، مورد توجه شمار زیاد محبوسین قرار می گرفت . شماری هم بعد از شنیدن اخبار ، به سایر پروگرام تلویزیون دلچسپی نشان نمی دادند .

زندانیان تسلیمی " کارگاه زندان " که در منزل اول (بلاک ۲) بوی چرس و چلم شان به مشام سایر محبوسین در طبقه دوم و سوم می رسید و عیش و نوش شان کوک بود ، کاسه حلبی را به روی چوبی درحدود دو نیم متر نصب کرده بودند ، بعداً آنها از میان میله های دریچه گک های سلول بیرون می کردند ، تا از این آنتن های ساخته شده به غرض دیدن بهتر و شفاف تر تلویزیون هایشان استفاده نمایند و یگان وقت هم بتوانند رقص های نیم برهنه تاجکی را از کانال های تاجکستان و شهر های آن طرف دریای آمو تماشا نمایند . یک زمانی ، باشی های بعضی اتاق ها در " بلاک ۲ " به همین شکل آنتن درست کرده از آن استفاده می کردند ؛ دیری نپائید که قومندانی زندان از این عمل شان با خشونت جلوگیری کرد .

به دستور خاد تلویزیون های سیاه و سفید مدل های کهنه ساخت روسیه را از اتاق های عمومی زندان برداشتند و به جای آنها تلویزیون های بزرگ رنگه ساخت آلمان شرق را گذاشتند .

برای شماری از زندانیان آگاه و مبارز برآمدن از اتاق و نشستن پای تلویزیون در واقع راهی بود برای دیدن و صحبت کردن رفقا و سایر زندانیان . البته چنین صحبت هایی را با احتیاط انجام می دادند .

به هر رو ، سر ساعت ۶ بجه شام که دروازه اتاق ما و سایر اتاق ها باز شد ، هر پنج تن ما از سلول خارج شدیم و به طرف سمت شرقی دهلیز رفتیم . زندانیان یکی پی دیگر نزدیک تلویزیون رفته در فکر گیر آوردن یک جای مناسب به این سو و آن سو می دیدند . حدود یکصد تن از اعضای رهبری باند دموکراتیک خلق (فرکسیون امین) را به همین منزل و منزل دوم تقسیم کرده بودند که در هر سلول سه و یا چهار تن از آنها و یکی دو تن از سایر گروپ های سیاسی زندانی بودند . با شماری زندانیان ، تازه آشنا شدم . و با سه یا چهار تن دیگر ، مثل معلم صاحب قادر ، عارف جان مصور (هر دو عضو ساما) موسی نفوذی داخل سازمان ساما ، طاهر اسلمیار (زیر پوشش جمعیت اسلامی) که در میان بینندگان تلویزیون دیده می شدند . قبلاً در سلول های دیگر آشنا شده بودم . فضل الهی رحمانی رفیق سازمانی ما هم در میان آنان دیده می شد که با طنز و کنایه

خلقی های گند ذهن و دیر فهم و آدم کش را مورد تمسخر قرار می داد . شماری از زندانیان بعد از مدتی نشستن پای تلویزیون از جایشان برخاسته به سلول های خود می رفتند . تعدادی هم به خاطری اینکه در حالت نشستن از دور تلویزیون را به درستی دیده نمی توانستند ، در حالی که ایستاده بودند آن را تماشا می کردند . من به نسبت صدمه ای که در جریان تحقیق و شکنجه هایی که ناشریف ترین انسان های روی زمین (لطیف شریفی و سایر جنایت پیشگان شرف فروخته خاد) بر کمر و مفاصل زانوهایم وارد کرده بودند ، و مزید بر آن در اتاق جزائی ستون فقراتم تا حد فلج شدن صدمه دیده بود ، نمی توانستم بیشتر از چندین دقیقه بر زمین بنشینم ، از همین سبب در حالت ایستاده تلویزیون را می دیدم . و در جریان ۵ و یا ۶ ساعت ادامه پروگرام تلویزیون ، گاهی در بخش خالی دهلیز (پشت سر زندانیانی که به تماشای تلویزیون نشسته بودند) قدم میزدم و گاهی در داخل سلول رفته رفع خستگی می کردم . چند زندانی دیگر هم ، در دهلیز قدم می زدند .

برای هر نگهبان یک پایه تلویزیون رنگه جدید گذاشته بودند ، تا جلادان از داشتن یک پایه تلویزیون رنگه ۳۲ انچ به تنهایی احساس غرور نمایند . و از جانب دیگر تبلیغات دولت و "پیشرفت" های آن در زمینه های مختلف بخصوص "پیشروی در جبهات جنگ مقاومت" روحیه آنان را زنده و قوی نگهدارد . سرباز نگهبان منزل ما (غلام علی) در ساعاتی که تلویزیون پروگرام های دولت پوشالی را پخش می کرد ، یگان بار از اتاق اش که دروازه آنرا باز گذاشته بود ، می برآمد ، از پشت میله های پنجره آهنی ، زندانیان نشسته بر روی دهلیز را می پائید .

به خاطر منمانده که ساعت چند شب بود که "جوان خنده روی" از دور استاد تره کی را نشانم داد . در آن شب زمینه معرفی و صحبت با وی - که در جمع بینندگان تلویزیون دیده می شد - میسر نشد .

تا جایی که پیدا بود زندانیان تلاش می ورزیدند با دیدن پروگرام های دلخواه شان فکر و ذکر و خیال و تصورات شان را از بیرون زندان ، از فامیل های شان ، از کودکان و از دختران و پسران شان ، از مادران دل خونین و چشم به انتظار شان ، از مهر همسر فدا کارشان ، از رفقا و برادران سیاسی شان ، از خویشاوندان دور و نزدیک شان ، از هر آنچه آزاد است و آزادی نام دارد - برای مدتی - دور نگهدارند . به فلم و داستان اش ، داستان و قهرمانانش ، به رقاص و هنرش ، به خواننده و آوازگیرانش ، بیندیشند ؛ مگر این تمرکز افکار میسر شدنی نبود . این تمرکز (تمرکز افکار زجر دهنده و تباه کن به یک نقطه مورد نظر برای رهائی لحظه یی از شر آن افکار درد انگیز و کشنده که بخش جدایی ناپذیر زندگی زندانی شده بود) به هیچوجه استوار و پایدار نبود . زندانی در جریان تماشای فلم دوست داشتنی ؛ در جریان قصه و درامه ؛ در جریان رقص و قرص و پایکوبی ؛ در جریان خبر های خوب و بد ؛ در تمام حالات ، اگر لحظاتی زودگذر به تلویزیون و متن و محتوای نمایشی اش می اندیشید ، لحظاتی دیر پای تر به زندگی خود ؛ به حیات بیرون از زندان ؛ به مردم و به فامیل و به هر آنچه دوست داشت ؛ بر می گشت و می اندیشید . اندوه عمیقی در چشمان خونبار و بیدارش خواننده می شد . غمی نا شناخته ای در خطوط سیمای مکدرش نقش می بست که از دیدن آن ؛ حتا همزنجیر مقابل اش - که خود در حالت مشابه وی قرار داشت - به شدت اندوهگین می گردید . در جریان تماشای یک فلم هنری ، زمانی که قدرت هنرمند در تمثیل نقشی که باید ایفا می کرد زندانی را برای لحظاتی مجذوب و مصروف هنر خود می ساخت . در اثر صدای پاشنه دروازه ؛ در اثر آواز پای جلادان در دهلیز ؛ در اثر آواز یک همزنجیرش که وی را صدا می کرد ؛ در اثر بهم خوردن چیزی در این سو و آن سویی ؛ در اثر تعارف پیاله

چای هم سلولی اش ؛ در اثر دیدن دریچه گک و میله های آهنی اش به روی دیوار که از عقب تلویزیون نمایان بود و نقطه تمرکز چشم زندانیان را برای تماشای تلویزیون مغشوش می ساخت ؛ زندانی از درون اتمسفری شش جهت بسته ، که با تمثیل هنرمند و فرود و فراز سناریو و داستانش وصل شده بود ، بیرون می شد و در دریایی از اندوه ای شناخته و ناشناخته فرو می رفت که هیچ تصویرگر ماهر و هیچ قلم توانایی در جهان قادر نخواهد بود آنرا توصیف و تصویر و بیان نماید . این اندوه صرفاً و صرفاً زاده زندان است و بس . نام این اندوه را ، نام این حالت وحشتبار و درهم کوبنده روان را ، که به آن دچار می شدیم " دندان زندان " گذاشته بودیم . این حالت به پتکی می ماند که در یک چشم بهم زدن برمغز ما فرود می آمد و آنرا به میلیارد ها ذره مبدل می ساخت و هر ذره ای آنرا به سرعت نور در فضا پرتاب می کرد . این بیان در ترسیم چنین حالت به کلی ناقص است . انسان زندانی از بیان آن به کلی عاجز و بیچاره است . فقط آنرا باید حس کرد . در شرایط نبرد میان دو مغز بر روی تخته شطرنج که تمرکز افکار ده ها بار بیشتر از تمرکز بالای هنر هنرمند روی پرده تلویزیون را می طلبد ، زمانی که انسان بعد از تعمق زیاد در پیدا کردن راهی برای بیرون رفت از بن بست که حریف یک موهره مهم اشرا در محاصره گرفته است ، دفعتاً سرش را از روی تخته شطرنج بلند می کند ، به مجردی که چشمش به میله های پنجره سلول می افتد و خودش را در میان زندان می بیند ، دچار همین حالت ، دچار همین اندوه عجیب می شود که در بالا در مورد عدم شناخت آن اشاره شد ؛ یعنی فشار " دندان زندان " تن و بدن وی را چنان خرد می کند که اگر بر خود مسلط نشود از حال می رود . اکثر زندانیانی که بعد از خواب ظهر (ولو پینکی چندین دقیقه ای) و یا خواب صبحگاهی دفعتاً بیدار می شدند ؛ دچار همین حالت می گردیدند .

[عباس سما کار در اثر معروف اش " من یک شورشی هستم " نیز به این حالت در بعضی صفحات پر داخته است . وی در صفحه ۵۴ شدت فشار زندان (" دندان زندان ") را " احساس تلخ " خوانده می نویسد : « صبح روز بعد ، همین که چشم گشودم ، از دریافت اینکه در زندان هستم احساس تلخی به من دست داد " ؛ و در صفحه ۵۵ علاوه می کند : " در لحظه بیدار شدن و درست در همان لحظه ، تلخی جانکاهی را حس می کردم که مدتی مرا در یک سکوت سنگین فرو برد . بعد با دست زدن به زخم هایم ، چندین بار آب دهانم را فرو دادم و به همراه آن ، واقعیت را هم در دلم جاگزین کردم و به خود قبولاندم که آن جا زندان است و به هر حال من در آن هستم »] .

عوامل خاد و اعضای باند خلق در خارج از زندان ، بر این امر پافشاری می کردند که گویا « دولت برای زندانیان تلویزیون داده بود که با تماشای آن ساعت شان تیر شود ... » (؟ !)

سر انجام پروگرام تلویزیون به پایان رسید و " سرود ملی " دولت پوشالی نواخته شد . بعد از خاموش شدن تلویزیون زندانیان همگی به سلول های خود برگشتند . دروازه های کوتاه قفلی ها ، هر یک با صدای هولناکی توسط نوکریوال بسته شد . بعداً نوکریوال به اتاق خود داخل شد . سرباز غلام علی تمام سلول ها را با دقت کنترل و بازبینی نمود تا مطمئن شود که نوکریوال کلید T مانند را به داخل دوحلقه یی بالای هم قرار گرفته دروازه و چوکات آن داخل نموده یاخیر . آنگاه دروازه اتاق نوکریوال را (خودش) با آن کلید بست . و با گام های محکم از دهلیز خارج شد و دروازه پنجره بزرگ دهلیز را هم با قفل بزرگ و سنگین قفل نمود. ■